



برلین - ۱۰ جون ۲۰۱۸

خلیل الله معروفی

## یادداشت:

مطلبی را، که ذیلأ به حضور خوانندگان "آریانا افغانستان آنلاین" تقدیم میکنم، در صفحه سوم اگست ۲۰۱۵ پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" با این یادداشت منتشر گشته بود: آنچه زیر عنوان "بوسه و پرستش" از نظر خواننده پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" میگذرد، اصلاً به تاریخ ۸ جون ۲۰۱۵؛ یعنی حدوداً دو ماه پیش تخت، نقش صفحه کمپیوتر گشته، مگر ندانم چه سان از خاطر این سر هزارسودا، بدر رفته بود. اینک، که آن را امروز دوم اگست کشف و بلکه دوباره کشف کردم، سر و صورت و لین و دینش را جور کرده، تقدیم خواننده گرامی پورتال میکنم؛ که امید است مقبول افتد!!! اگر در ترکیب اشعار تداول عام شعر و شاعری و شاعران قدیم و جدید رعایت نشده است، معذورم بدارند، چون ازین کارهای کج و معوج و سرچپه را در نوشته هایم هم، من من و تن تن و خروار خروار سراغ خواهند کرد:

## بوسه و پرستش

وقتی مقاله "غمکده غربت - طومار بوسه" را، که متضمن قسمتهای منظوم و منثور بود، در صفحه ۲۸ می ۲۰۱۵ پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" منتشر ساختم، متوجه گشتم، که ردیف در "طومار بوسه"، "ببوسم" آمده است؛ دلم خون شد، که جایگاه وطن آن قدر والای و شامخ و فلکسای است، که تنها بوسه های خشک و خالی و آن هم از راه دور، هرگز اعماق این دل نالان و خاطر افسرده و پریشان را تسکین داده نمیتواند. در پی آن گشتم، تا مقوله ای بیابم، بالاتر از "بوسه و بوسیدن" و بلکه بالاتر از آنچه در قاموس مقولات وصف و مدح و ثناء وجود دارد. من این مقوله را در وجود "پرستش" یافتم، به معنای واقعی آن؛ و آن کاریست، که انسان به پیشگاه مقدسترین مقام و معبود خود انجام میدهد.

ازین رو منظومه دگری را سر دست گرفتم؛ منظومه ای را، که مختلط و به اصطلاح معروف کابلی "گد و ود" است، قسمتی از آن "نظم" است و قسمتهای مطول بعدی "مثنوی" و در قالب "دوبیتی"، که سرانجام باز به "نظم" آمده و به آخر میرسد.

روزی قرار شد، که جهت اشتراک در مراسم فاتحه‌ یکی از دوستان به شهر همبورگ بروم و بعد از ادای دین، زود برگردم. جرّه بودم و فارغ از کش و کوک و بار و بارکشی و تحمل "تیلّه و تَنبّه"؛ حیف دانستم، که مدت سه چار ساعتۀ رفت و آمد و نشستن در سیت‌های مسترح ریل تیزرفتار<sup>۱</sup> المان را بیهوده بگذرانم. قلم برداشته و بر کاغذپاره‌هایی، که در ترق و ترق جیب‌ها یافت میشد، قسمت‌هایی از چنین شعر "گد و ود" و درهم و برهم را یادداشت کردم، تا در موقع فراغت و وقتی، که فرصت سرخاریدن میسر باشد، قسمت‌های دیگری را بر آن بیفزایم. ابیاتی با

۱- "تیزرفتار" ترکیب زیبایی وصفی دری افغانستان است، که به جای "سریع السیر" عربی به کار میرود؛ چنان، که "موتور تیزرفتار" گویند، که به انگریزی Motor Car نامیده میشود و در المانی Personenwagen یعنی "موتور سواری" و با ترجمه باللفظ "موتور شخصی" میشود. بعدها - چنانچه در ذات کلمات نهفته است، که تغییر هیئت و مدلول میدهند - "موتور تیزرفتار" را با حذف قسمت اول و در شکل "تیزرفتار" استعمال کردند، که کاملاً سر زبانها افتاد و عام شد؛ در حدی که وقتی "تیزرفتار" گوئیم، "موتور تیزرفتار" را تداعی میکند، و کلمه "تیزرفتار" را هیئت اسمی میدهد. اما صفت ترکیبی بی حد و اندازه رسای "تیزرفتار" را میتوان غیر از "موتور" نیز به هر "مرکب" دیگری نیز استعمال کرد و مثلاً "شتر تیزرفتار" گفت، که در لسان عربی "جمّازه" گویند. در فارسی ایران "تیزرفتار" را "خودرو" گویند، که ترکیب ناتوان و مریض است، بالخاصه، که حرف "ر" را در آن به لهجه معمول ایرانی؛ یعنی با "ضمه" اداء میکنند. و این طرز تلفظ "خودرو" در واقع باید مخفف "خودروی" دانسته شود؛ یعنی آنچه خود بروید و بدون پرورش دست انسان بروید. اگر ایرانیان ترکیب "خودرو" را با فتحه حرف "ر" تلفظ میکردند، نقیصه را تا حدی ترمیم میکرد، چون "خودرو" (به فتح راء) مخفف "خودرونده" است و میتواند ترجمه باللفظ و تحت اللفظ از "اوتوموبیل" فرنگی گردد؛ اما برادران ایرانی ما چنین نمیکند، و با طرز و شیوه فونتیکی، که در کار میبندند، زبان خود را آکنده از انحرافات و ابتذالات ساخته اند. "مرکب" (بر وزن مقطع و مرهم و منفذ و مجمع) در ذات خود اسم مکان از مصدر ثلاثی مجرد "زکوب" است و "زکوب" در معنای "سوار شدن"، که اسم فاعل آن "راکب" میشود و جمع عربی آن "راکبین" و "زکّاب" است؛ و کلمه "راکب" نیز از همین مصدر برخاسته است. در افغانستان بعضاً جمع عربی "راکبین" را به جای "سوارپها" استعمال میکنند. چون "راکبین" جمع کلمه مذکر "راکب" است و شامل "راکبه‌ها" یعنی "زنان" نمیشود، پس کلمه "راکبین" چه در لسان عربی و چه در زبان خود ما - "دری" - کلاً "ناشامل" است. ناگفته نماند، که "مرکب" را در تداول غلط ما، به معنای "خر" استعمال میکنند، اما کلمه "مرکب" عام است و منطقاً نمیتواند تنها به "خر" یا "اسب" و یا "شتر" اطلاق گردد. سعدی شیرازی فرمود:

ای، که بر مرکب تازنده سواری، هُش دار  
که خر بارکش سوخته، در آب و گل است

این شعر وقتی سروده شده است، که از "موتور" و "ریل" و "طیاره" خبری نبوده است و شاعر در واقع "مرکب" را در مصراع اول برای "اسب" استعمال کرده است. البته به جای "تیزرفتار" میتوان ترکیبات "تیزتگ" و "راهوار" و "تازنده" و حتی "تازی" و امثالهم را نیز به کار برد - و "تازی" خود معنای "تازنده" را دارد. "هش دار" درینجا، که مخفف "هوش دار" و امر به "هوش داشتن" است، باید همین قسم "جدا از هم" نوشته شود، چون پیوسته بهم نوشتن آن و به شکل "هشدار" معنای کاملاً دیگری را میدهد. در اشعار مندرجه گوگل - تا جایی، که به شعرای ایرانی ارتباط دارد - که به دست ایرانیان اداره و ارائه میگردند، این کلمه را در هیئت "پیوسته بهم" و "هشدار" آورده اند، که غلط محض است و یکسره غلط!!! اما ایرانیان متصدی این کار در بند دستور زبان و لغتشناسی و حتی املاء نیستند و نه در قید آبرومند نشر کردن اشعار. کلمه "هشدار" که مخفف "هوشدار" است، یک ترکیب اسمی ست و معنای دیگری را افاده میکند، که در شعر فوق حضرت سعدی خوانائی ندارد و حتی جبروت سعدی بزرگوار را هم به زمین میزند!!! در متن بالا این ترکیب رسا برای ریل سریع السیر و درجه یک المان، که Intercity-Express یا مخففاً ICE یاد میشود، استعمال گردیده است.

ردیف "ببوسم" آمده رفت و بعد به طرف ردیف "پرستم" خرامید و سپس شیرغلتی عمیق زد به طرف مثنوی و به سوی دوبیتی‌های مشهور کابلی، که تیمناً خود را وارد میدان ساخته بودند، تا که باز به ردیف "پرستم" رسید و همدرانجا انجامید. پس این شعر مختلط به اقتفاء از قصیده "طومار بوسه" با بیتی شبیه مطلع "وطن کی دشت و دامانت ببوسم قدمگاه غزالانت ببوسم" سر میشود، که آخرش به خودم هم معلوم نیست. چنان، که خواننده عزیز متوجه خواهد گردید، بعض کلمات به شکل عامیانه کابلجان آورده شده است؛ هم در لفظ و هم در تلفظ:

## بوسم و پرستم

بهاران و زمستانت ببوسم	خزان و برگریزانت ببوسم
شقایق‌های خندانیت ببوسم	گل و خار مُغیلانت ببوسم
نسیم صبحگاهانت ببوسم	غریو مستِ طوفانت ببوسم
درخت سرو و ناجو و صنوبر	چنار و بید لرزانت ببوسم
ضمیر تیره شب‌های تارت	صفای مهر رُخشانیت ببوسم
شب و روز و سپید و هم سیاهت	تلاشِ سود و نُقصانت ببوسم
رَوم از کوه و دره سوی بُستان	وساوس‌های مرغانیت ببوسم
صدای بلبل و صلصل بلند است	سُرودِ عنـدلیبانت ببوسم
سرود عنـدلیبانت، چه باشد؟؟؟	پر مرغ نواخوانت ببوسم
رَوم از بوسه، تا معراج بوسه	ببوسم، باز بوسم، تا پرستم
نه تنها باغ و بُستانت پرستم	بیابان در بیابانت پرستم
وطن! آغاز و پایانت پرستم	زمین تا چرخ گردانت پرستم
وطن! ای گردِ دامانت پرستم	غزالانِ خرامانت پرستم
زمستان و بهارانت پرستم	هوای صاف نیسانت پرستم
صریر برف و بارانت پرستم	و هم خورشید تابانت پرستم
صفیر باد پروانت پرستم	نوای نای چوپانت پرستم
نه من کفر و نه ایمانت پرستم	همه پیدا و پنهانت پرستم
قریب و دُور دَورانت پرستم	دوا و درد و درمانت پرستم
غم و دوران شادانت پرستم	زمان وصل و هجرانت پرستم

...

کنم این چامه را خانه‌تکانی  
ز کابل قصه‌ها دارم به خروار  
بگویم قصه‌های پار و پیرار  
قلم بی بند و باری میکند سر  
قلم دیوانگی بسیار دارد  
قلم دیوانگی‌ها کی کند بس  
پگاه از کابل زیبا بگوید  
ز کاپیسا چه گویم یا که پروان  
بگوید بلخ بامی، آن گزین شهر  
هرات مایه صد انبساط است  
بدخشان، بامیان و کافرستان  
ز پکتیا چه گویم، یا ز خدران  
جنوبی یکسره جنگل‌نواز است  
ز بُست و قندهار و هیرمندت  
به غزنه، آن شکوه جاودانه  
دم شمشیر غریبان کُند گردد  
بیا! بشنو سرود آن شبان را  
"دل من بوده شیشه گشته خیره  
"دلَم از بی‌تمیزی وند وند اس  
"ده ای دشت کلان غوغا کنم یار  
تو خو از بوی گل پیدا نمیشی  
"جوانی هم بهاری بود و بگذشت  
"شبی از سوز دل گفتم قلم را  
قلم گفتا، که ای بیچاره عاشق  
"سر دریای کابل، جوره مائی  
هران کس، که جدائی ره بنا کد  
"ده ای دشت کلان نی میزنم، نی  
که در تغییر بینم زندگانی  
بود کابل به دل، هر دم پدیدار  
کز آن رستن نماید سخت دُشوار  
بیا بشنو دمی! جان برادر  
نه یکباره، که بار و بار دارد  
گاهی گوید مزار و گه بنارس  
مساگردیز و پکتیکا بگوید  
درخشان است و سرتاسر درخشان  
که مانندش نزاده مادر دهر  
جلال آباد خود جای نشاط است  
همی بینی بسی، مانند بُستان  
که باشد در مثل رشک گلستان  
فرازست و نشیب است و فراز است  
ندانم از فروغ و چون و چنندت  
بیابی فرّ تاریخ و زمانه  
صریر خامه اما، تُند گردد  
ندارد، جُز زمین و آسمان را  
به مثل گل، به میدان جزیره"  
قروت وردکی همنرخ قند اس"  
تُره از بوی گل پیدا کنم یار  
جوانی ره به غم سودا کنم یار"  
به ما یک اعتباری بود و بگذشت"  
بیا تاریر کو، غمای دلم را  
نداری طاقت این کوه غم را"  
مره گشته، غم روز جدائی  
بسوزه مثل مائی، ده کرائی"  
شُتر گم کرده یم پی میزنم پی"

"نواى دردمندان آتشين باد  
 كند مرغان بى آزار را، صيد  
 نصيب دشمنان گردد هلاهل  
 الهى دشمنى گم كن ز گردون!  
 "سر كوه بلند، زردك نموشه  
 ازين دنيا، چه بيزارم خدایا  
 شب و روزم به خواری میکنم طى  
 زمينم سخت گشته، آسمان دور  
 "مه قربان سر دروازه ميشم  
 صدايت ميشنوم از دور و نزديك  
 "سر ديوال بى پرچال تا كى؟  
 "سر كوه بلند ديدم پرى را  
 اگه سلطان زرى ره خوش نداره  
 به كابلجان چطو جنگ و جدال اس  
 بيدار نشنه خون بيدار  
 به كابلجان چرا جنگ و جدال اس  
 ندارم طاقت اين بى قرارى  
 كنيزك داد و فرياد از سرش زد  
 به كابل گر بدانى دولتین اس  
 يكى گوید تياق و ديگرش تى  
 دوبيتى ها فراوان شد گل من  
 ندانم چند گويم؟ زين سخن ها  
 روم زى كوهسار و رودبارش  
 شمار كوه هایت، چون ستاره  
 كسى احصای انجم را نكرده  
 نیاز و عرض حال شان همین باد  
 به بال باز، تیری آهنین باد"<sup>۲</sup>  
 به کام دوست شهد و انگین باد  
 عقیق دوستی، زیب نگین باد  
 دل دختر به پیر مردک نموشه"  
 غریب و خسته و زارم خدایا  
 همی هی هی کنم هی هی کنم هی  
 ز خوبیهای عالم سخت مهجور  
 صدايت ميشنوم، استاده ميشم  
 مثال غنچه گل تازه ميشم"  
 همه با یار و ما بى یار تا كى؟"  
 ده جانش میکنم سلطان زرى را  
 به دستش میکنم انگشتری را"  
 به دست مردما بیل و گدال اس  
 همه ده فكر جاه و ملك و مال اس  
 زمين و آسمانش پایمال اس  
 نداره سود، سوز و آه و زارى  
 دل پر خون بى بى را نداری  
 چو پاچاى به دست عین و عین اس  
 گداها مثل مورچه لین لین اس  
 كه دارد درد و سوز كابل من  
 سخن بسیار است و وقت، غنقا  
 كه كس ناورده در قید شمارش  
 ستاره، كز فلک دارد نظاره  
 شمار سر بسر گم را نكرده

<sup>۲</sup> - این دو بیت زیبا و یگانه از یک غزل شاعر دلسوخته، الحاج خلیل الله ناظم باختری ست، که زیب و زینت صفحات پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" گردیده است.

حساب کوکبِ گردون که داند؟      شمار بیش از افزون که داند؟  
شمار کوه تو از حد فزون است      ز ارقام و عدد یکسر برون است

...

روم پس زی حدیث یار و دلدار      ز بوسنده روم سوی پرستم  
بیوسم تا پرستم، سیم رخسار      پرستم، هم بیوسم، یار و دیار  
ز بوسیدن روم سوی پرستش      که این کارم نماند جای پُرش  
بَرَم شعرم سوی نظمِ "پرستم"      پرستم، تا پرستم تا پرستم  
نسیمِ سردِ پخمانت پرستم      شمالِ گرمِ لغمانت پرستم  
انار تاشقُرغانت پرستم      نَمودِ توتِ خنجانت پرستم  
وطن! شمشیر مردانت پرستم      خرامِ خشمِ طوفانت پرستم  
وطن!!! مهر درخشانت پرستم      وطن!!! ماهِ زرافشانت پرستم  
سپهر چرخ گردانت پرستم      ستیغِ کوهسارانت پرستم  
ز سر، تا قلب و پایانت پرستم      وطن! هم این و هم آنت پرستم

اگر زور "خلیل" ما کم آمد؟؟؟  
خودم سر تا به دامانت پرستم

## تذکر:

در اشعار مندرج این چکامهٔ مختلط سه‌گانه، ابیاتی، که به رنگ "ابی" و بدون گیمه نوشته شده اند، همه از "خلیل‌الله معروفی" است!!! تعدادِ معدودِ ابیاتِ مشمولِ دوبیتی‌ها، که به رنگ‌های مختلف دیگر و در گیمه گرفته شده اند، از جملهٔ دوبیتی‌های مشهور مردم کابل است و دو بیت نشانی‌شده در پاورقی، از جناب "الحاج خلیل‌الله ناظم باختری".

(خلیل‌الله معروفی - برلین، دوم آگست ۲۰۱۵)